

خطای فاحش چپ های عرب در اتحاد با ناسیونالیست ها

نوشته توماس شمیدینگر

برگردان لاله حسین پور

چپ های کشورهای عربی در دهه های 20 و 30 قرن بیستم به عنوان پاسخی به بحران جامعه عرب از زمان دست اندازی استعمارچی های اروپایی و تغییر ساختار اقتصاد جامعه به یک پوسته سرمایه داری وابسته به وجود آمدند.

گرایش چپ در واقع آلترناتیوی بود در کنار ناسیونالیسم عرب و بنیادگرایی اسلامی. این سه جریان نیرو و طرفداران خود را از افشار مشابهی در جامعه جذب می کردند که نه از برگزیدگان سنتی منطقه بودند و نه از افشار زحمتکش مانند دهقانان، خدمت گزاران، کارگران صنایع دستی و از این قبیل. این افشار درواقع بیشتر از نیروهایی سرچشمه می گرفتند که در اقتصاد مدرن جذب شده بودند و پرولتاریای نوین را در ابتدای قرن 20 تشکیل می دادند و همچنین روشنفکرانی که در غرب تحصیل کرده و جذب ادارات و ارتش شده بودند.

از طرف دیگر جذب چنین افشاری در چپ باعث بوجود آمدن گرایشات بسیار متنوع و گوناگونی از چپ در قسمت های مختلف کشورهای عربی شد که در اینجا به شماری از این گرایشات در کشورهای عربی پرداخته می شود و همچنین به این سؤال پاسخ داده می شود که چپ های عرب چه رابطه ای با ناسیونالیسم عربی دارند.

مصر - عربی کردن کمونیسم

مصر در قرن 19 گام های بزرگی در صنعتی کردن اقتصاد خود برداشت. هرچند اقتصاد مدرنی که توسط دولت در مصر بوجود آمد، نتوانست هم زمان سیستم اقتصادی سرمایه داری را بطور پایه ای برقرار کند و در واقع یک صنعت وابسته دولتی در مصر حاکم شد که در اصل تحت نفوذ استعمار انگلیس قرار داشت و براساس ضروریات این استعمار به کار گرفته می شد.

اقتصاد وابسته مصر در عمل به رشد جمعیت در شهرها و به وجود آمدن یک طبقه کارگر وابسته کمک نمود که بعدها خود را با عقاید و نظرگاه های سیاسی که به شدت تحت تأثیر کارگران صنعتی اروپایی قرار داشت، بیان می کرد. به همین دلیل از سویی نظرگاه های سوسیالیستی، آنارشستی و کمونیستی در طبقه کارگر مصر نفوذ می کرد و از طرف دیگر اما، جنبش ضد استعماری و ناسیونالیستی عربی در این طبقه رشد و نمو می یافت، چرا که کارگران مصری از دستمزد بسیار کم و کمبود تخصص در رنج بودند درحالیکه کارگران ایتالیایی، یونانی و آمریکایی در رأس این طبقه نقش بازی می کردند و از امتیازات بالایی برخوردار می شدند، در نتیجه اختلاف طبقاتی اساسا بین این دو رده از کارگران خود را نشان می داد، کارگران بومی و کارگران اروپایی. این اختلاف عملا به اتحاد بین جنبش کارگری با جنبش ناسیونالیستی مصری کمک می کرد. هرچند که جنبش کارگری در سال های 1882 تا 1908 اعتصابات مهمی از قبیل توقف حمل ذغال سنگ از پورت سعید، کارخانجات سیگار در قاهره و اعتصاب سراسری رانندگان و کارکنان راه آهن را سازماندهی و رهبری کرده بود، اما اساسا تحت تأثیر و رهبری جنبش ملی قرار داشت و خود را در احزاب ناسیونالیستی مصر جای می داد.

بعد از جنگ جهانی اول در مصر نیز همانند برخی کشورهای صنعتی، حزب سوسیالیست مصر پا به عرصه حضور نهاد، در کمینترین به عضویت پذیرفته شد، و نام خود را نیز به حزب کمونیست مصر تغییر داد. این حزب اساسا از روشنفکران مصری، یونانی و

یهود تشکیل می شد که اساسا به انقلاب اکتبر روسیه اعتقاد راسخی داشته و تحت نفوذ حزب کمونیست شوروی بودند.

حزب کمونیست مصر در اواسط سال های 20 در جنبش کارگری و سندیکایی فعال شد و تا سال 1923 حدود 1500 عضو داشت. اما بعد از آن به شدت سرکوب گردید و با دستگیری های گسترده، تنها توانست خود را در گروهک های بسیار کوچک اما فعال در سطح مصر حفظ کند.

بازهور فاشیسم در سطح اروپا و گسیل این ایده به مصر که در آن زمان اساسا با جنبش "مصر جوان" در داخل مشغول بود، جنبش های سوسیالیستی در مبارزه با فاشیسم و در دفاع از صلح، جان تازه ای به خود گرفتند و خود را در اتحاد انصار ال-سلام که یک تجمع دمکراتیک ضد فاشیسم بود، متشکل نمودند. این تشکل به فعالیت خود تا شروع جنگ جهانی دوم ادامه داده و بعدا منحل شد و از آن چندین سازمان کوچکتر با همین مضامین به وجود آمدند و به فعالیت خود در سطح کوچک تری ادامه دادند.

در این جنبش که با خصلت ضد فاشیستی و صلح طلب مشخص می شد، جوانان روشن فکر اروپایی، اقلیت های محلی و سوسیالیست ها فعال بودند. مارکسیسم توانست در همین دوران از انزوا به در آید و بازسازی یک سازمان کمونیستی را مجددا تجربه کند. مصری های یهود و همچنین مسلمانان و مسیحی های ضدفاشیست نیز از حامیان این جنبش به شمار می آمدند. حتی جوانان صهیونیست و مارکسیست، با وجود اختلافات بنیادی، توانستند در این جنبش پا به پای یکدیگر فعال شوند.

در سال 1939 کمونیست های معروفی چون مارسل اسرائیل، هیلل شوارتز، ریموند آیتون و امثالهم که ایسکرا در مصر را منتشر می کردند، جنبش رهایی ملی مصر را پایه گذاری کردند. این جنبش برخلاف سایر جنبش های موجود که اساسا از روشن فکران تشکیل می شدند، شمار بسیاری از کارگران مصری را در خود جای داد و آن را به معنی واقعی مصری کرد. جنبش رهایی ملی مصر با وجودی که توسط یهودیان و خارجیانی که مصری شده بودند، رهبری می شد، برای حقوق کارگران مبارزه می کرد، در سندیکاها به شدت فعال بود و برنامه ای ضد امپریالیستی داشت.

حکومت مصر از آنجا که از طرفی دیگر نمی توانست مشکلات اجتماعی رشد یابنده در مصر را کنترل کند و خواسته های کارگران و زحمتکشان مصری را پاسخ گوید و از طرف دیگر حضور ارتش انگلیس برایش غیرقابل تحمل شده بود، تصمیم به اخراج سرکردگان این جنبش از مصر و نابودی آن گرفت. چپ ها نیز بعد از گسیخته شدن این جنبش، امید خود را به گروه های کمونیستی دیگر و یا افسران جوان همچون عبدالناصر و انورسادات که از فعالان جنبش مصر جوان شمرده می شدند، بستند و به پیشرفت و توسعه دمکراتیک رژیم چشم امید دوختند.

اما اختلاف بنیادی مابین رژیم و چپ ها به سرعت خود را نشان داد و سرانجام این دو جبهه به طور آشتی ناپذیر در مقابل هم قرار گرفتند. درحالیکه کارگران در اوت 1952 دست به اعصاب گسترده زده بودند و به رسیدگی خواست هایشان خوش بین بودند، در خیابان ها با سرکوب و سرنیزه رژیم مواجه شدند و در اوج ناباوری شاهد اعدام رهبرانشان گردیدند.

بدین ترتیب سرکوب و از هم پاشاندن جنبش کارگری مصر توسط رژیم ناصر آغاز گردید و به یک سیاست و موج ضد کمونیستی انجامید. در این میان تمامی احزاب سیاسی و مخالف ممنوع و فعالانشان دستگیر گردیدند و می توان گفت که کمونیسم مصری هنوز نتوانسته است بعد از آن سرکوب خشن، خود را احیاء نماید. حتی سیاست لیبرالی سادات نیز تنها به جنبش سوسیال دمکراسی اجازه رشد داد که هیچ گاه اهمیت سیاسی جنبش کارگری در سال های 40 را پیدا نکرد.

سودان - اتحاد حزبی

حزب کمونیست سودان اساساً به وسیله دانشجویانی که به خارج رفته بودند و بر خا عضو جنبش رهایی ملی مصر به شمار می آمدند، تأسیس گشت. این حزب سال ها به عنوان نماینده قاطع سیاست چپ دمکرات، لائیک و سکولار در سودان نقش بازی کرد. حزبی که مدافع برحق جنوبی های سرکوب شده در مقابل شمالی های برتری جو در سودان بود. این سیاست برای سودان که در واقع بخشا عرب و مسلمان محسوب می شد و برای اعراب تنها نقش پلی به سوی آفریقا را بازی می کرد، جایگاه مهمی در حل اختلافات و برادرکشی های سودانی ها داشت.

جنبش کمونیستی سودان از ابتدا خود را با جنبش زنان پیوند زد و اساساً از نیرو و خدمات جنبش های سندیکایی و دهقانی بهره می برد. با وجود این اساساً در چهارچوب عرب های شمال سودان باقی ماند و با اینکه هیچ گاه رسماً همکاری و پیوند با ارتش ملی ناسیونالیست را اعلام نکرد، اما نقش بزرگی در سرنگونی رژیم عبود بازی کرد و پس از آن نیز سعی نمود در تعیین سیاست های رژیم نمیری سهم تعیین کننده ای به عهده گیرد و از موقعیتی که بعد از تشکیل حکومت توسط ژنرال نمیری و اتحاد سوسیالیست های سودان بوجود آمد، حزب کمونیست توانست جان تازه ای به خود بگیرد و بر یک جنبش کارگری غیروابسته تکیه کند. اما در ادامه و در سال های 1961 به بعد، نمیری توانست با یک یورش حساب شده، کمونیست ها، رهبران سندیکاها و تار و پود حزب کمونیست را سرکوب کرده و از هم بپاشاند.

حزب کمونیست بعد از این سرکوب توانست خود را مجدداً بطور پنهانی سازماندهی کند و در سال 1985 در سرنگونی رژیم نمیری نقش تعیین کننده ای ایفا نماید و پس از آن نیز در مقابله با رژیم اسلامی عمرال بشیر در چهارچوب اتحادیه ناسیونال-دمکرات ها که دمکرات های مخالف رژیم را در خود جای داده بود، فعال شد. اولویت سیاست ضد امپریالیستی که در حزب کمونیست ریشه داشت، به مرور تغییر کرده و از آن پس این حزب مبارزه با رژیم سودان را در اولویت مبارزه خود قرار داده است.

عراق - شراکت مرگ بار

حزب کمونیست عراق از یک گروه مارکسیستی در نصیریه تشکیل شد و در سال 1934 رسماً تأسیس گردید. این حزب که ابتدا اساساً متشکل از دانش جویان و روشن فکران بود، با حمایت از رژیم رشید علی که ضد استعمار انگلیس بود، رشد نسبتاً خوبی پیدا کرد و بعد از تجدیدنظر اساسی حول دیدگاه حمایت از رژیم که این حزب در شروع تأسیس خود داشت، توانست پایگاه توده ای بیشتری کسب کند.

در سال 1958 انگلیسی ها توانستند مجدداً بر عراق حکومت کنند و در نتیجه یک جبهه مقاومت ملی متشکل از حزب کمونیست، ناسیونال-دمکراتها، حزب استقلال و حزب بعث در تقابل با انگلیسی ها شکل گرفت و در پی آن حزب کمونیست توانست نقش جناح چپ را در رژیم قاسم در عراق بازی کند و به یکی از قوی ترین احزاب کمونیست در کشورهای عربی تبدیل شد. اما پس از آن از جانب حزب بعث و ناسیونالیست های عرب تحمل نشد و تا سال 1961، 286 عضو و هوادار حزب به قتل رسیدند و هزاران نفر که مظنون به همکاری با حزب کمونیست عراق بودند، ناچار به فرار از کشور گردیدند.

رژیم قاسم نه تنها از حزب کمونیست حمایت نکرد، بلکه توصیه نمود تا با یک راه حل میانی، حزب کمونیست منحل شود و حزب دیگری تأسیس گردد که به نفع ناسیونالیست های عرب، دخالتی در حکومت نداشته باشد و کاملاً محدود و حساب شده فعالیت نماید. و بالاخره در سال 1963 رژیم قاسم توسط حزب بعث و ناسیونالیست ها برکنار گردید، درحالیکه می

توانست با مسلح نمودن توده ها که حامی وی محسوب می شدند، قاطعانه علیه حزب بعث و ناسیونالیست ها بجنگد.

اما در نتیجه این سیاست معکوس، حمام خونی علیه چپ های عراق به راه افتاد که در خاور میانه بی نظیر بود. به کلیه منازل اعضای حزب یورش برده شد و به هواداران آن در خیابان ها تیراندازی صورت گرفت. شمار اعضای دستگیر شده آنچنان زیاد بود که از استادیوم های ورزشی بجای زندان استفاده می کردند و دستگیر شدگان اغلب در همان منطقه اعدام و کشته شدند.

با این حال حزب بعث تا مدت ها نتوانست به حکومت خود استحکام ببخشد و مدام توسط ناسیونالیست ها به بیرون از حکومت پرتاب می شد و مجددا تلاش خود را آغاز می کرد.

حزب کمونیست به تبع وابستگی اش به سیاست خارجی حزب کمونیست شوروی و به دلیل بهبود رابطه دولت های مصر و عراق با اتحاد شوروی و توقف جنگ با کردها، سیاست خود را نسبت به حکومت عوض کرده، حکومت بعث را حکومتی ضد سرمایه داری ارزیابی نموده و سیاست مداخلات را در پیش گرفت.

این سیاست با تقابل جدی در پایه حزب کمونیست روبرو شد و جناح قوی تر در حزب تصمیم به مقابله مسلحانه با رژیم گرفت. عاقبت اختلاف عمیق در استراتژی و تاکتیک حزب کمونیست باعث انشعاب در این حزب گردید.

بعد از تثبیت حزب بعث در حکومت، شوهای تلویزیونی از دادگاه های فرمایشی و اعترافات اجباری و ساختگی اعضای حزب کمونیست شروع شد. رهبران حزب اعدام گشتند، یهودیان در ملاء عام به دار آویخته شدند و حتی ناسیونالیست های عرب که از خط بعث فاصله گرفته بودند، قربانی سیاست حکومت بعث گردیدند.

در همان حال حزب بعث خود را حامی اتحاد شوروی و ضد امپریالیست واقعی معرفی می کرد و در نتیجه حزب کمونیست عراق با وجود همه جنایت هایی که توسط حزب بعث صورت می گرفت، تحت تأثیر اتحاد شوروی، همچنان سیاست مداخلات را طی می کرد و درست به همین دلیل نفوذ و پایگاه خود را در درون حزب و بین توده ها از دست می داد. و با اینکه از جانب حزب بعث تنها توانست مجوز تأسیس یک سازمان ملی پیشگامان را، آنهم تحت نظر حکومت دریافت کند، همچنان در چهارچوب رژیم بعث باقی ماند و معتقد بود که این رژیم راه رشد غیرسرمایه داری را طی می کند و باید حمایت شود.

سرانجام در سال 1972 حزب کمونیست توانست بعد از اتحاد با بورژوازی ملی به حکومت راه پیدا کند و یک وزیر کمونیست را در دستگاه دولت وارد نماید، و به این ترتیب با قانونی کردن حزب کمونیست و امکانات وسیع تبلیغی توانست پایگاه توده ای خود را نیز نسبتاً وسعت بخشد. هرچند که اندک اندک از اعتقادات کمونیستی خود نیز فاصله می گرفت. برای مثال از سرکوب خلق کرد توسط رژیم بعث در سال های 1974، 1975 حمایت کرد و این سیاست باعث تقویت هرچه بیشتر حکومت بعث در عراق گردید.

اما در سال های پایانی دهه 70، بعد از تعمیق دیکتاتوری صدام حسین و کنترل هرچه بیشتر حزب بعث بر جامعه و سیاست پاکسازی جامعه بر اساس حمایت مطلق از حزب بعث و صدام حسین، جدایی حزب کمونیست از حکومت نیز ابعاد بیشتری به خود گرفت تا جایی که در روزنامه حزب بنام تاریخ اصحاب انتقادات بیشماری نسبت به عملکرد اقتصادی و سیاسی دولت به ویژه نسبت به کردها درج گردید. سرکوب و اعدام اعضای حزب کمونیست مجدداً آغاز شد و نه تنها حزب کمونیست بلکه کلیه احزاب دیگر نیز تحت فشار قرار گرفتند و حزب بعث یکه تاز حکومت عراق شد.

از آنجا که فقط اعضای بعث حق دفاع از کشور را داشتند، کلیه سیاسیون و اعضای احزاب غیربعثی در ارتش تصفیه، دستگیر و اعدام شدند. بنا بر آماري که حزب کمونیست می داد، در دهه 70، 7000 تا 10000 عضو حزب به قتل رسیدند و با آغاز جنگ با ایران در

1980، سیاست تصفیه، سرکوب و اعدام با شدت بیشتری دنبال گردید و بزرگترین حزب کارگری در مناطق اعراب نشین به دست صدام حسین سرکوب و نابود و اعضای باقی مانده نیز ناچار به خروج از کشور شدند.

سوریه- انشعاب و همگرایی

در سوریه نیز بعد از به قدرت رسیدن حکومت بعث که البته تفاوت ماهوی نسبت به حزب بعث عراق داشت، حزب کمونیست سوریه خود را به رژیم نزدیک کرد. حزب بعث سوریه که اساساً شامل اقلیت های علوی و مسیحی می شد، سیاست خود را با خشونت کمتری از عراق به پیش برد.

حافظ اسد با سیاست ضدامپریالیستی و ضد صهیونیستی خود که اسرائیل را به رسمیت نمی شناخت، جذابیت بیشتری برای حزب کمونیست سوریه داشت. اما چنین جذابیتی به قیمت انشعاب در حزب تمام شد. در حالیکه یک جناح از حزب کمونیست سوریه در رژیم بعث باقی ماند و نماینده خود را به عنوان وزیر در دولت بعث جای داد، جناح دیگر سال ها در زندان های سوریه در حال شکنجه شدن بود. هر چند که حتی این جناح نیز مرزبندی قاطعی با حزب بعث نداشت.

بعد از حافظ اسد، در سال 2000 مناسبات جناح مخالف حزب کمونیست و رژیم اسد جوان، بهتر از گذشته شد و این مناسبات منجر به آزادی اعضای آن از زندان ها و معرفی این جناح در میان توده ها گردید.

جمع بندی - اتحاد احزاب کمونیست عربی با ناسیونالیسم عربی به فاجعه انجامید

مقایسه بین توسعه سیاسی چپ در کشورهای مختلف عربی نشان می دهد که اتحاد احزاب کمونیست با ناسیونالیست های عربی صرفنظر از اینکه حزب بعث باشند یا ارتش ملی، فارغ از اینکه جناحی از حزب کمونیست در رژیم شرکت کرده باشند یا تار و پودشان در هم ریخته شده و یا اعضای آن در مقیاس بزرگ تار و مار شده باشند، در نهایت به فاجعه و شکست انجامیده است و این سیاست بر جنبش کارگری مستقل موجود در این کشورها نقطه پایان گذارده است.

هر چند در سودان که حزب کمونیست مجدداً خود را به طور مخفیانه بازسازی کرد، توانست تا حدی خود را از این شوک نجات بخشد و حزب را بخشا احیاء کند. اما سایر احزاب کمونیست تا جایی که از سیاست اتحاد شوروی در دوران جنگ سرد مبنی بر اتحاد با ناسیونالیست های ضد امپریالیست و طرفداران تز راه رشد غیر سرمایه داری پیروی می کردند، عاقبتی جز شکست و نابودی نصیبشان نشد.

البته باید افزود، تنها سیاست خارجی شوروی نبود که این احزاب را به سمت اتحاد با ناسیونالیست های عربی سوق می داد، بلکه وجود کشور اسرائیل و ائتلاف با صهیونیسم نیز باعث می شد که احزاب کمونیست کشورهای عربی نزدیکی بیشتری با ناسیونالیسم عربی احساس کنند.

و زمانی که احزاب کمونیست پی بردند که این اتحاد منجر به نابودی جنبش مستقل کارگری در این کشورها می گردد، بسیار دیر بود.

20 آوریل 2003